

اهداف انقلاب اسلامی

گفتگو با آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی

اشاره: آنچه در پی می‌آید متن تلخیص شده گفتگوی پژوهشنامه متین با آیت‌الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی است که در تاریخ ۶/۹/۷۷ در قم صورت پذیرفت. در این گفتگو آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی و آقایان دکتر نجفعلی حبیبی، دکتر علی محمد حاضری و محمد مهدی مجاهدی نیز از سوی هیأت تحریریه فصلنامه پژوهشکده حضور داشتند.

متین: با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار پژوهشنامه قرار دادید اجازه می‌خواهیم تا سؤالات خود را مطرح کنیم. پرسش اولی که قابل طرح است این است که اساساً چرا انقلاب به وقوع پیوست. در پاسخ به این پرسش دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه‌های معطوف به تبیین علل و عواملی که انقلاب از میان آنها سر می‌زند و دیدگاه‌های معطوف به تبیین اهدافی که انقلاب برای تحقق بخشیدن به آنها رخ می‌دهد. بحث فعلی ما از منظر دوم است و می‌خواهیم انقلاب اسلامی را بر اساس آن تحلیل کنیم. در

بررسی اهداف انقلاب برخی هدف اصلی را کسب «آزادی» می‌دانند. برخی این هدف را «عدالت خواهی» معرفی می‌کنند و نظر سومی هم هست مبنی بر اینکه انقلاب برای «اسلام خواهی» رخ داد. حال سؤال این است که آیا این سه نظر با یکدیگر تعارض دارند؟ آیا اسلام دو نظر دیگر را در درون خود دارد؟ آیا می‌توانیم اسلام را طوری معنا کنیم که احتمالاً نافی دو آرمان دیگر باشد؟

حضرتعالی یکی از شخصیت‌هایی هستید که از قبل از انقلاب و در آغاز آن در جریان حوادث بوده‌اید. تلقی شما در این خصوص چیست؟

موسوی اردبیلی: در پاسخ به پرسش شما راجع به اینکه هدف انقلاب چه بود باید بگویم مردم اسلام را می‌خواستند و به این دلیل اسلام را می‌خواستند که اسلام طرفدار آزادی است. در اسلام خشونت، دیکتاتوری و زورگویی معنا ندارد. اسلام مجمع تمام خوبی‌هاست. اسلام عبارت است از مجموعه‌ای از افکار و اعمالی که هر خردمندی، هر عاقلی و هر دانشمندی آن را می‌پسندد. البته اینکه می‌گویم اسلام طرفدار آزادی است منظورم هر نوع آزادی نیست. چون هر کس آزادی را به نحوی تعریف می‌کند. بعضی می‌گویند هر چه به نفع من باشد آزادی و عدالت است و هر چه به ضرر من باشد اسارت و ظلم است. هر معنایی از آزادی را نمی‌توان به اسلام نسبت داد؛ چون اسلام شناخته شده است.

متین: مسأله مورد مناقشه این است که مراد از آزادی و عدالت در اسلام چیست؟ آیا می‌شود آزادی را در اسلام طوری تعریف کرد که ناقص آزادی به معنای اصول شناخته شده‌ای باشد که آزادپخواهان به آن معتقدند؟

موسوی اردبیلی: یکی از قدیمی‌ترین عباراتی که در مورد آزادی به ما رسیده است از

امام حسین (ع) است. امام می‌فرمایند: «یا اهل الکوفة ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا فی دنیاکم». معنای آزادی در اسلام این است. اگر کسی این معنا از آزادی را در نظر نمی‌گیرد و معنای دیگری را مدّ نظر دارد، نه من و نه هیچ کس از دیگر انقلابیون از آن معنا اطلاع نداریم. آنچه من می‌دانم این است که ما برای آزادی به معنای اسلامی آن انقلاب کردیم. اینجا درصدد نیستیم که بگویم معنای دیگری از آزادی صحیح است یا خیر. آنچه بر آن تأکید می‌کنم این است که وقتی در انقلاب می‌گفتیم «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نه معنای دیگری از آزادی شنیده بودیم، نه معنای دیگری می‌فهمیدیم و نه برای معنای دیگری انقلاب کردیم. شاید عده انگشت شماری هم بودند که در راهپیماییها شرکت می‌کردند و مرادشان از آزادی چیز دیگری بود؛ اما مردم مسلماً منظوری جز آزادی به معنای اسلامی آن نداشتند.

موسوی بجنوردی: باید بین آزادی و انحراف فرق گذاشت. اسلام آزادی اندیشه و آزادی در افعال انسان را تا آنجا می‌پذیرد که به انحراف منجر نشود. آنجا که اندیشه و عمل به انحراف کشیده شد دیگر اسلام آن را قبول ندارد.

موسوی اردبیلی: همان‌طور که یادآوری کردم آن آزادی که برای رسیدن به آن شعار می‌دادند و برای آن انقلاب کردند آزادی به معنای اسلامی است. حال، ممکن است که بگویند آزادی به این معناست که هر کس حق دارد دست به جیب دیگری ببرد و هیچ کس هم حق ندارد مانع کار او شود، یا بگویند هر کس حق دارد سب خدا و پیامبر کند و هیچ کس هم حق ندارد در مورد او حکمی صادر کند. اگر من را جزء انقلابیون به حساب آورید، می‌گویم که ما برای آن نوع آزادی که بر خلاف دستور شرع باشد انقلاب نکردیم.

موسوی بجنوردی: در این مورد که آزادی فقط در محدوده شرع است باید اضافه کنم این محدوده بسیار وسیع است. در دوران حضرت علی (ع) - که در زمان خلافتش حاکم

بسیار قدرتمندی بود - در مرکز خلافت آن حضرت، شهر کوفه، خوارج علناً به ایشان اهانت می‌کردند و می‌گفتند: «یا علی! اشركت بالله» و با ایشان در مسجد کوفه نماز نمی‌خواندند و حضرت هیچ عكس‌العملی در مقابل آنان نشان نمی‌دادند. حتی آن عطایایی که به بقیه مسلمین می‌دادند به آنها هم می‌دادند. رابطه میان حاکم و مردم در حکومت اسلامی اینطور است که تبلورش را در شخص امیرالمؤمنین (ع) می‌بینیم. همچنین، امام در وصیتشان به امام حسن (ع) به ایشان توصیه می‌کنند که با این افراد برخورد نکن، اینها اشتباه در اندیشه دارند، با آنها هم مانند دیگر مسلمانان رفتار کن!

موسوی اردبیلی: اسلام با دیکتاتوری با زورگویی و با خشونت مخالف است. اما برخی از ما چهره اسلام را طوری معرفی کرده‌ایم که خشن و منفور و عبوس است؛ در حالی که چهره واقعی اسلام سرشار از رحمت است. اگر کسی بگوید ما رحمتی بالاتر از اسلام می‌خواهیم من می‌گویم رحمتی بالاتر از اسلام نداریم. جداً من هیچ دیدگاه و مکتب و مذهبی را نمی‌شناسم که بیش از اسلام به عدالت و آزادی اعتقاد داشته باشد.

مقین: از اسلام برداشتهای بسیار متفاوتی می‌شود. دامنه این اختلاف برداشتها تا آنجاست که برخی به نام دفاع از اسلام بسیاری از آزادیها را نفی می‌کنند و بعضی به نام دفاع از آزادی خیلی از اصول شرعی را نفی می‌کنند. بحث این است که ما از این دامنه اختلاف برداشتها چگونه می‌توانیم اصول اسلام را به دست آوریم؟

موسوی اردبیلی: اسلام را نباید از اشخاص گرفت بلکه باید آن را از قرآن و سنت گرفت. آن هم ما نباید بگیریم چون هم قرآن ذو وجوه است و هم سنت قابل تأویل. اسلام دین جدیدی نیست که هر کس آن را به شکلی معنا کند. مباحث و مسائل اسلام به اندازه کافی مورد بحث قرار گرفته و شناخته شده است. شما نمی‌توانید هیچ مبحثی را پیدا کنید که از دوره پیامبر تاکنون اصول آن تبیین نشده باشد و قراز باشد ما آن را تبیین کنیم. ما باید

بینیم امام صادق(ع)، شیخ طوسی و دیگران چه گفته‌اند.

هتین: اما حالا، وقتی اسلام شناسان به همین منابعی که حضرت‌تعالی می‌فرمایید استناد می‌کنند برداشتهای متفاوتی از آنها دارند. نظرتان در مورد این برداشتهای متفاوت چیست؟

موسوی اردبیلی: اسلام شناسی مدرک می‌خواهد. اگر من امروز به شما می‌گویم آزادی در اسلام این است شما نباید فکر کنید که مثلاً من سیدروحانی و آیت‌الله هستم و حرفم صحیح است. شما باید از من مدرک بخواهید. اگر من از علامه، شیخ طوسی، محقق شهید مدرک ارائه کردم حرفم قابل پذیرش است و گرنه قابل قبول نیست. ابوعلی سینا می‌گوید: «پذیرفتن حرف بدون دلیل به معنای دور شدن از فطرت انسانی است». نباید از هیچ‌کس صحبتی را بی‌دلیل بپذیریم، حتی اگر اعلم‌العلما باشد. من به شما قول می‌دهم محال است کسی بتواند مدرکی ارائه کند که در طی هزار و چهارصد سال یا از زمان امام صادق(ع) تاکنون در مورد یک امر به طور متناقض نظر داده باشند و آن مسأله تبیین نشده باقی مانده باشد. البته اختلاف در آرای فقهی داریم اما این اختلافات در اصول نیست بلکه در فروع است. اسلامی که الان داریم اسلام سلیقه‌ای است. هر کس از اسلام یک چیزی را می‌پسندد و اسمش را هم اسلام می‌گذارد. از اینجاست که نظریات ضد و نقیض به اسلام نسبت داده می‌شود. اسلامی که در دوره ما هست متأسفانه اسلام واقعی نیست. آنچه بدون مدرک به اسلام نسبت داده شده اسلام نیست. ضربه‌ای که اسلام از سلیقه افراد خورده از هیچ دشمنی نخورده است؛ چون یک مسلمان چیزی را به خدا و پیامبر نسبت می‌دهد که خدا و پیامبر از آن خبر ندارند. پس باید بین اسلام شناخته شده با اسلام ادعایی تفاوت قائل شد. ادعای بزرگی است که کسی بگوید من اصلی از اصول را فهمیدم که در طی هزار و چهارصد سال، این همه اکابر و علما و محققین و نوابغ نفهمیده‌اند لذا دلیل او هم باید به بزرگی مدعایش باشد. حال اگر بگوید فرعی از فروع،

را فهمیدم اشکال ندارد چون فروع مستحدثه هستند. اما مقولاتی مانند آزادی اندیشه و بیان جزء اصول غیرقابل خدشه هستند.

ملقین: نظرتان در مورد اختلافی که در مورد آزادی بین مرحوم علامه نائینی با شیخ فضل الله رخ داد، چیست؟ آیا آنها به منابع دسترسی نداشتند؟ یا اختلافشان در فروع بوده است؟

موسوی اردبیلی: این دو با هم اختلاف نداشتند. تازه اگر اختلاف هم داشته باشند، نمی شود سخن هر دو مبتنی بر اصول اسلام باشد، چون تناقض در احکام اسلام راه ندارد.

حبیبی: صورت کلی کبرای قضیه ای که می فرمایید درست است. یعنی اینکه ما اسلامی را می خواستیم که از زمان حضرت رسول اکرم (ص)، اهل بیت (ع)، تا عصر حاضر تعریف شده باشد. اما هنوز این سؤال مطرح است که کدام تفسیر بر حق است؟ مسأله این است که شارحان و مفسران با هم اختلاف دارند. یکی می گوید امام صادق (ع) آزادی را اینگونه معنا کرده و دیگری می گوید طور دیگری معنا کرده است. اختلاف نظر میان ناقلین است. مثلاً بحث ولایت فقیه را در نظر بگیرید. امام اعتقادشان این است که کسی فقیه تر از پیامبر نیست و خود حضرت رسول (ص)، مصداق ولی فقیه است. امام با توجه به قول امام صادق (ع) به ولایت فقیه معتقد شدند. در مقابل مرحوم آیت الله بروجردی که ایشان نیز از فقهای بزرگ اسلام هستند معتقدند که ادله، کامل و تمام نیست تا بر اساس آنها حکومت ولایت فقیه را بنیانگذاری کنیم. من در مورد تعبیر امام صادق (ع) حرفی ندارم. اما بحث این است که در حال حاضر دیگر به امام صادق (ع) دسترسی نداریم. به حضرت مهدی (عج) دسترسی نداریم. الآن دسترسی ما به علماست، که با واسطه شاگردان و مفسران آن مکتب هستند. این مفسران احادیث را به یک صورت تفسیر

نمی‌کنند. در مورد آزادی هم همین طور است.

هیچ یک از اینها اسلام به معنای واقعی نیست. درست است اینها فتواها و نظریات فقهاست. اما عامه مردم اگر امروز بخواهند این مسائل را با یک محک قوی اسلام بسنجند، ملاک تفسیر این محک چیست؟ زبان اسلام یکی است ولی زبان شارحان متفاوت است. اشکال اصلی و نقطه تاریکی که امروزه نسل جوان و تحصیلکرده را گرفتار ابهام کرده این است که اصول به گونه‌های متفاوت تفسیر می‌شود. کاملاً درست است که مردم در دوران انقلاب نظام اسلام را می‌خواستند. تعریفی هم از اسلام داشتند. اما نکته جالب اینجاست که هنوز ده سال کامل از ارتحال امام نگذشته است که این اختلاف برداشتها مطرح شده است. یکی می‌گوید هدف انقلاب عدالتخواهی است و دیگری می‌گوید هدف انقلاب آزادی است. طبیعی است که همین حالت در تاریخ هم تکرار شده است. پس اختلاف تنها در فروع نیست بلکه اختلاف در تبیین اصول از زبان امام صادق(ع) نیز هست.

مشکل دیگری که مسأله را تشدید می‌کند این است که در حکومت دینی در هر دوره قدرت و حاکمیت در دست عده‌ای از مفسران است و ملاکهایی که آنها به جامعه عرضه می‌کنند پشتوانه عملی دارد مثلاً روزنامه‌ای یا حزبی تعطیل می‌شود و یا افرادی به محکمه کشیده می‌شوند و ... این مسأله الآن خیلی جدی شده است. وقتی به دوره طولانی بیست ساله انقلاب نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بعضی از مسائل که الآن مطرح می‌شود در روزها و ماههای اول انقلاب اصلاً مطرح نبوده است؛ مثلاً یکی از مسائل بسیار جدی که در مراکز علمی، سیاسی، اجتماعی مطرح است نقش مردم در حکومت است. تا چند سال پیش هیچ‌کس سؤال نمی‌کرد که جایگاه مردم کجاست، چون عملاً می‌دیدند که مردم همه کاره هستند و در همه جا حضور دارند. اما دیدگاه حاضر این است که رأی مردم زینت‌المجالسی است و هیچ ارزش و اعتباری در مشروعیت بخشی ندارد. دیدگاه اوایل انقلاب، اسلامی بود و الآن ادعا این است که نظرگاه فعلی مبتنی بر

اسلام است. در واقع این یک بحث نظری است که چون قدرت اجرایی پشتوانه آن است در جنبه‌های عملی تأثیرگذار شده است و جدالهای بسیار سختی هم از نظر فکری در حال شکل‌گیری است. در عمل هم می‌بینیم گهگاه اتفاقات ناخوشایندی می‌افتد. هر چند کلیت حکومت این دیدگاهها را نمی‌پذیرد و بر مبنای همان دیدگاههای خود عمل می‌کند؛ اما چون افکاری در جامعه مطرح است و تا حدی تأثیرگذار نیز شده است، به اختلافات دامن زده می‌شود.

موسوی بجنوردی: به اعتقاد من آزادی چیزی نیست که اسلام آن را آورده باشد؛ آزادی یک مفهوم عقلانی است که از روزی که عقلا در عالم بودند مطرح بوده است و از جمله مباحثی است که به مسأله عقل عملی باز می‌گردد. اسلام اگر چیزی بگوید در همان مسیر عقل عملی است. من معتقدم که باید ببینیم علمای عالم آزادی را چگونه معنا می‌کنند، چه چیز را انحراف می‌دانند، چه را بی‌بندوباری می‌نامند، و مرادشان از آزادی چیست. اگر آزادی را با ملاک «باید و نباید» عقل عملی بسنجیم، آنچه «باید» انجام گیرد در حوزه آزادی است و آنچه «نباید» انجام گیرد بی‌بندوباری است. اسلام هم در همین مسیر قرار دارد و همین تعریف را قبول دارد. این است که علاوه بر کتاب و سنت، عقل هم یکی از منابع مهم فقه شیعه است. ما باید ببینیم که عقلا، عقل سلیم و عقل ناب چه حکم می‌کنند. باید ببینیم آزادی را چگونه معنا می‌کنند و حدود آن را چگونه ترسیم می‌کنند. اگر اسلام شناسان ما در همان مسیری که عقل ناب معنا می‌کند قدم گذاشتند نظر آنها را می‌پذیریم؛ اما اگر بخواهند سلیقه شخصی خود را که در مسیر عقل سلیم و عقل ناب نیست بر اسلام تحمیل کنند، در مقابل آنها می‌ایستیم و می‌گوییم این حرف شما معقول نیست.

مضافاً، استنباطهای فقها به طور کامل مبتنی بر فقه اسلام نیست. شیعه «مُخَطَّئه» است ما می‌گوییم «الْمُجْتَهِدُ قَدْ يُصِيبُ وَ قَدْ يُخْطِئُ». وقتی ما این عقیده را داریم پس باید

بپذیریم که فقه ما عین اسلام نیست، بلکه بخشی از فقه، اسلامی است؛ یعنی هر فتوایی که مطابق با حکم واقعی باشد از اسلام است و آنکه مطابق با حکم واقعی نباشد اسلام نیست، «كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» بنابراین ما باید با این دید آرای فقها و اسلام‌شناسان را مورد ملاحظه قرار دهیم.

موسوی اردبیلی: ابتدا باید مشخص کنیم جایگاه بحث آزادی کجاست. آیا جزء مسائل فقهی است یا نه؟ مسلماً در مباحث فقهی میان فقها اختلاف نظر است؛ اما اکنون در مقام بررسی آرای فقها نیستیم. این کاری تخصصی است که بر عهده خود فقهاست. بحث ما در مورد یکی از مسائل اجتماعی است. این مسائل غیر از مسائل فقهی، اعتقادی، اقتصادی و ... است. چون بحث ما از مباحث اجتماعی است نباید به آرای فقها مراجعه کنیم. ما کتاب فقهی مفصلتر از جواهر نداریم. اما شما در هیچ جای این کتاب نمی‌بینید که آزادی معنا شده باشد. البته این بدان معنی نیست که بحث آزادی در اسلام مطرح نمی‌شود. آزادی، در اسلام، در مقابل دیکتاتوری و زورگویی مطرح می‌شود. صحیح‌ترین معنای آزادی که با کتاب و سنت برخورد نکند عبارت است از اینکه هر کس در استفاده از حقوق خود آزاد باشد و مُکْرَهٌ نباشد. البته برای روشن شدن این تعریف ابتدا باید حق را تعریف کرد. یک وقت من می‌گویم که حق دارم به شما اهانت کنم. شما در مقابل می‌گویید آن وقت حق مرا ضایع کرده‌اید چون به من توهین شده است. مثلاً، مسأله‌ای که در حال حاضر در این خصوص مطرح است، ماجرای سلمان رشدی است. سلمان رشدی به پیغمبر توهین کرده است از یک نظر می‌توان گفت سلمان رشدی در مقام یک نویسنده آزاد است و فکرش به اینجا رسیده که در مورد پیامبر چنین قضاوت کند. اما چنین برداشتی صحیح نیست چون معنایش این است که سلمان رشدی آزاد است اما پیغمبر آزاد نیست تا از خودش دفاع کند؛ یا تابعین پیغمبر آزاد نیستند که از او و اعتقاد خودشان دفاع کنند. چنین معنایی از آزادی یا بی‌بندوباری مساوی است. کسی می‌گوید

من آزادم در خیابان مزاحم ناموس مردم شوم. اما آیا طرف مقابل آزاد نیست که با امنیت خاطر از منزل خارج شود و کارهایش را انجام دهد. ممکن است کسی بگوید طرف مقابل هم راضی است. در اینجا حق دیگری مطرح می‌شود که آن حق اجتماع است که اگر این دو فرد آن را رعایت نکنند جامعه آلوده می‌شود.

متین: در فلسفه سیاسی برخی جدی برای آزادی قرار داده‌اند. می‌گویند هر فرد تا آنجا آزاد است که به آزادی دیگران لطمه نزنند.

موسوی اردبیلی: این ملاک عقلی است و ملاک بدی هم نیست. اما باید توجه داشت که همه حقوق رعایت شود، هم حق فرد و هم حق اجتماع.

متین: آیا نظرتان این است که حقوق را باید با ملاک عقلایی معین کرد یا ملاک دیگری در نظر دارید؟

موسوی اردبیلی: اگر ملاک عقل هم باشد قبول داریم. منتها به این معنا که حق هیچ‌کس ضایع نشود. حق اعم است از حق اجتماع و حق فرد و هر یک از این حقوق شامل حق طبیعی، حق فکری، حق مذهبی و مانند آن می‌شود. هر ملاکی که کلیه حقوق فردی و اجتماعی و فروع آنها را محترم بشمارد می‌تواند ملاک حق قرار گیرد، اما اگر مثلاً برای حق طبیعی ارزش قائل شود ولی برای حق دینی ارزش قائل نشود معتبر نیست. باید برای همه حقوق ارزش یکسان قائل بود.

حبیبی: در این میان حق حکومت یک مسئله جدی است، حق حکومت را چه کسی تعیین می‌کند؟ یکی از مواردی که اسلام را سلیقه‌ای می‌کند تعیین حق حکومت است. مثلاً حکومت اسلامی حق خود می‌داند که بسیاری از آزادهایی را که دیگر حکومتها به آن معتقدند محدود کند. مثلاً می‌گویند ما دموکراسی را قبول نداریم، این از اسلام نیست چون حاکم اسلامی از سوی خدا تعیین می‌شود و مردم هیچ مشروعیتی برای او فراهم

نمی‌کنند. در نتیجه حاکم اسلامی که اینگونه تعیین می‌شود بسیاری از حقوق را برای خود قائل است که باید تأمین شود.

موسوی اردبیلی: ما اگر به صورت عقلی صحبت کنیم. تعریف عقلی همان است که گفتیم.

موسوی بجنوردی: نباید اسلام اصطلاح جدیدی داشته باشد، اصل حکومت عقلایی است. عقلاً برای حاکم و حکومت یک حقوقی قائلند، ما نمی‌توانیم چیزی را بر اسلام تحمیل کنیم و به واسطه آن در مقابل عقلاً قرارگیریم و بگوییم چیز تازه‌ای آورده‌ایم.

هئین: بنابراین اگر اصل حکومت عقلایی است، وصف دینی چه نسبتی با آن دارد؟

موسوی اردبیلی: حکومت اسلامی یعنی حکومتی که اسلام آن را رد نکرده و آن هم اسلام را پیاده می‌کند. حکومت اسلامی به این معنا نیست که خدا حاکم تعیین کرده است. خداوند پیامبر (ص) و ائمه (ع) را تعیین کرده است، ولی ولی فقیه مستقیماً از سوی خدا تعیین نمی‌شود.

حبیبی: اگر این مبنا را قبول کنیم برخی از مسائل حل می‌شود، چون در بسیاری از حوادثی که در جامعه اتفاق می‌افتد می‌گوییم این ربطی به اسلام ندارد، حاکم اسلامی در واقع کسی است که بر اساس موازین عقلی روی کار می‌آید و موظف است اسلام را هم پیاده کند.

موسوی اردبیلی: قید پیاده کردن اسلام بسیار مهم است. الآن اگر تمام ایرانیها رأی بدهند که شخصی بهایی رئیس جمهور شود، اسلام رد می‌کند در حالی که در کشورهای دیگر دین و مذهب شرط احراز مقام ریاست جمهوری نیست. آنها کاری ندارند که نامزد

ریاست جمهوری کاتولیک است یا پروتستان، چون زیربنای حکومت آنها دینی نیست.

هتین: یعنی در کشور اسلامی غیر مسلمان می‌تواند رئیس جمهور بشود یا نه؟

موسوی اردبیلی: نه، چون «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً».

هتین: پس اسلام خودش یک پای قضیه است و هر چیز را که عقلی باشد نمی‌پذیرد.

موسوی اردبیلی: وقتی اسلام چیزی را قبول نداشته باشد مسلمانان هم آن را قبول ندارند و به آن رأی نمی‌دهند.

موسوی بجنوردی: در حالی که اصل حکومت اسلامی عقلایی است، اسلام می‌تواند در شرایط انتخاب حاکم دخالت کند و نظر دهد چه کسی حاکم شود و چه کسی حاکم نشود.

موسوی اردبیلی: بله، اسلام دخالت می‌کند و فرض ما این است مردم ما اسلام را قبول دارند. اگر حکومتی مبنای دینی نداشته باشد برای مردم آن کشور فرق نمی‌کند که به چه کسی رأی دهند. ما هم به آنها ایراد نمی‌گیریم که چرا به فردی که پروتستان است یا کاتولیک است رأی دادید. اما اگر دین مبنای حکومت قرار گیرد، دیگر نمی‌شود به کافر رأی داد. اگر کسی اسلام را قبول دارد و مبنای حکومت کشورش هم اسلام است، اسلام به او می‌گوید به غیر مسلمان رأی ندهد و او هم نمی‌دهد و کاری خلاف عقل هم صورت نگرفته است.

موسوی بجنوردی: درست نیست که بگوییم حکومت اسلامی با دموکراسی جمع نمی‌شود. حکومت اسلامی بخصوص بر مبنایی که امام بنیانگذاری کردند حکومت

قانون بر مردم است، یعنی قانون اسلام در جامعه حکومت می‌کند وقتی حکومت، حکومت قانون باشد دموکراسی برقرار است.

حبیبی: اما مشکل تفسیرهای مختلف از اسلام هنوز حل نشده است. الآن بین مسلمانهایی که حکومت اسلامی را پذیرفته‌اند و آن را قبول دارند یک بحران فکری آرام آرام در حال شکل‌گیری است و دلش هم تفسیرهای گوناگون از اسلام است.

موسوی اردبیلی: من معتقدم اسلام در اصول روشن است و تفسیرهای مختلف ندارد. آنجا که اختلاف است در مسائل فقهی است.

حبیبی: بیان حضرت‌تعالی به گذشته دور برمی‌گردد که همه مسائل روشن بود ولی در حال حاضر مسائل جدیدی مطرح شده که هنوز پاسخی به آنها نداده‌اند، مثل دموکراسی، قبلاً حاکم هم قانونگذار بود و هم مجری، همه کاره خودش بود. الآن دستگاهها و قوا تفکیک شده‌اند و شیوه‌های جدیدی در اداره امور به وجود آمده که علمای ما در مورد آن نظر نداده‌اند.

موسوی بجنوردی: اینطور نیست که حاکم و خلیفه همه امور را در دست داشته باشد و به مردم توجه نکند. در دوران حکومت امیرالمؤمنین (ع)، در جنگ صفین مالک در آستانه پیروزی بود که مردم از حضرت امیر خواستند جنگ را متوقف کند و ایشان به خواسته مردم جنگ را متوقف کرد. اگر واقعاً تصمیم‌گیری فقط با امیرالمؤمنین بود از مردم اطاعت نمی‌کرد. تعیین حکمین هم در این جنگ بنا بر خواسته مردم بود که حضرت آن را پذیرفت.

حبیبی: من فکر می‌کنم علت تفسیرهای گوناگون از اسلام در امور اجتماعی آن است که ما در مسائل اجتماعی اسلام، در فلسفه سیاسی اسلام هیچ چیز مدونی نداریم و

همین باعث می‌شود تا هر کس با این مسائل سلیقه‌ای برخورد کند.

اما در مورد اختلاف در اصول، از اختلاف در اصول عقاید که بگذریم، در اصول اجتماعی هم اختلاف داریم و همان‌طور که گفتیم اختلافات ناشی از موجود نبودن اصول مدوّن است. ما در مورد اصول اجتماعی جز مواد خام و پراکنده‌ای که در لابه‌لای متون است چیزی نداریم. فقط گاهی در تفسیر، سنت، کلام امیرالمؤمنین و یا علم کلام تحت عنوان حسن و قبح و امثال ذلک مواردی مطرح شده است که آنها هم گردآوری نشده‌اند. در چنین وضعیتی هر کس قدرت را در دست بگیرد، اصول اجتماعی را تفسیر می‌کند و در عمل هم به اجرا در می‌آورد. این تفسیر به صورت اصل اجتماعی در می‌آید و ممکن است ضایعات غیر قابل جبرانی را در اجتماع به وجود آورد.

موسوی اردبیلی: حساب بحث فکری و نظری از بحث اجرایی جداست. در مباحث اجرایی اختلاف نظر نداریم، بلکه اختلاف عمل داریم که آن را هم باید ریشه‌یابی کرد.

مفین: آیا عمل از نظر نشأت نمی‌گیرد؟

موسوی اردبیلی: من معتقدم اختلاف عمل به نظر بر نمی‌گردد. اصلاً بین عمل و نظر خلط شده است. نظراً هیچ اختلافی نیست، در عمل اختلاف است؛ چون هر کسی می‌خواهد عمل خودش را به اسلام نسبت دهد و می‌گوید این اسلام است در حالی که نظر اسلام این نیست.

موسوی بجنوردی: به نظر من اینکه در اسلام اصول اجتماعی مدوّنی نداریم به این دلیل است که اصول اجتماعی عقلایی است و به عقلا وا گذاشته شد که در این مورد نظر بدهند و اساساً نباید در متن اسلام به دنبال این اصول بود.

مفین: به هر ترتیب که فرض کنیم حکام جامعه یا عقلا سعی می‌کنند که بگویند نظرشان نظر اسلام است و هر کس با آنها مخالفت کند با اسلام

مخالفت کرده است.

موسوی اردبیلی: به هر نظری هم نمی‌توان اعتماد کرد. بعضی با استناد نظرشان به امام صادق (ع) می‌گویند: «خدا پا دارد، دست دارد و یا چشم دارد؛ اگر با من مخالفت کنید با امام صادق (ع) مخالفت کرده‌اید.» به هر حال هر حرفی دلیل و مدرک موثق می‌خواهد و نمی‌شود هر نظری را بدون مدرک پذیرفت.

هفتم: مرحوم شهید مطهری بحثی مبنایی در مورد عدالت دارند و آن بحث این است که آیا خود عدالت ماهیتاً مستقل از دین، مطلوبیت ذاتی دارد؟ آیا ما عدالت را بر مبنای دین درک می‌کنیم؟ یعنی آیا معیار تشخیص عدالت خود دین است یا عدالت ملاکی است که ما از روی آن صحت و حقانیت دین را تشخیص می‌دهیم؟ همین بحث در مورد آزادی و دیگر مسائل اجتماعی هم مطرح است. آیا معرفت در باب عدالت، آزادی، و ...، عقلی است یا شرعی؟

موسوی اردبیلی: به طور کلی، اصول عقلی است و اسلام در مصادیق دخالت می‌کند. شناخت عدالت ربطی به دین ندارد. آنطور که در تاریخ مشهور است عمل ضحاک ظالمانه است و عمل انوشیروان، که زنجیر عدالت داشت به فرض صحت، عادلانه است. معنای عدالت مشخص است، فقط اسلام مصداق تعیین می‌کند و می‌گوید چه چیز عادلانه است و چه چیز ظالمانه است. در مورد آزادی هم همین طور است. اعتقاد به اینکه عدل را دین تعیین می‌کند منتسب به اشاعره است که معتقد به حُسن و قبح شرعی هستند اما معتزله که به حسن و قبح عقلی قائلند، ملاک تعریف و تعیین این امور را عقلی می‌دانند که سخن ما هم به ملاک معتزله نزدیک است.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی